

یک قسم «را» در جمله های مرکب

زهرة مشاورى*

چکیده

«را» یکی از حروف اضافه یا وابسته سازهای پرکاربرد زبان فارسی است که در کتابهای دستور زبان فارسی اقسام و معانی گوناگونی را برای آن برشمرده‌اند. یکی از موارد کاربرد این حرف که دستوریان کمتر به آن پرداخته‌اند، در جمله‌های مرکب است. این قسم «را» مختص جمله‌های مرکبی است که در آنها جمله‌واره پیرو در درون جمله‌واره پایه و پس از «را» قرار گرفته است؛ اما فعل جمله واره پایه لازم و یا بی‌نیاز از «را» است؛ مانند «آن را که کمند سعادت کشان می‌برد چه کند که نرود». در برخی از کتابهای دستور زبان فارسی، همچون دستور زبان فارسی خانلری و دستور نامه مشکور این نوع کاربرد حرف «را» منحصر به نوشته‌های معاصران و غلط پنداشته شده است؛ حال آن که در متون نظم و نثر قدیم؛ از جمله در گلستان سعدی یافت می‌شود. در این مقاله به معرفی این قسم از «را» و نقد و بررسی آراء مخالف و موافق در باب آن پرداخته شده، با استناد به شواهدی چند از نظم و نثر فارسی، شیوه به کارگیری آن در جمله‌های مرکبی که در آنها جمله واره پیرو در درون جمله واره پایه جای گرفته نموده شده است.

واژه‌های کلیدی

حرف «را»، جمله مرکب، جمله واره پایه، جمله واره پیرو.

مقدمه

«را» یکی از حروف اضافه یا وابسته سازهای زبان فارسی است که همچون دیگر حروف اقسام و معانی گوناگونی را برای آن می‌توان یافت. این حرف که برخی دستورنویسان آن را حرف نشانه نامیده‌اند (خانلری، ۱۳۸۰: ۷۶) تنها نشانه مفعول نیست؛ بلکه در بسیاری موارد نقشهای دیگری به معمول خود می‌دهد و شاید دقیق‌تر آن باشد که آن را حرف اضافه پسین به شمار آوریم (فرشیدورد، ۱۳۷۸: ب: ۶۶).

در کتابهای دستور زبان فارسی، اقسام گوناگونی برای «را» برشمرده شده است که تنوع معانی و کاربرد این حرف را نشان می‌دهد. جدول (۱) تقسیم‌بندی حرف «را» را در برخی از این کتابها نشان می‌دهد و پاره‌ای از اختلاف نظرهای محققان را در باب آن می‌نمایاند.

جدول (۱): تقسیم‌بندی حرف «را» در برخی از کتابهای دستور زبان فارسی

نام کتاب و نویسنده	تعداد اقسام	اقسام و معانی که برای «را» برشمرده شده است
نهج الادب (رامپوری، ۱۹۱۹م: ۵۲۲)	هفت قسم	<ol style="list-style-type: none"> ۱. علامت مفعول: مکن خورشید را از کوی خود دور ۲. به معنی با: آن نسبتی که داشته هارون کلیم را ۳. به معنی برای: ای همدان خدا را یک دم سخن مگویند ۴. به معنی از: بزرگی را التماس کردم ۵. به معنی در: شب را به بوستان با یکی از دوستان اتفاق میبت افتاد ۶. برای استعلا و به معنی بر: بترسید کافتد سپه را هلاک ۷. به معنی جانب: دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را
سبک شناسی (بهار، ۱۳۷۰: ج ۱، ۳۹۹)	هفت قسم	<ol style="list-style-type: none"> ۱. علامت مفعول له و مفعول بواسطه: دنیا را بگیر از برای تن را و آخرت را بگیر از برای دل را ۲. به معنی به و برای: غرض بزرگی مصطفی را بود و دین اسلام را ۳. رای زائد: و اندر قدیم دهقان این ناحیت را از ملوک اطراف بودندی ۴. برای عطف بیان یا بدل: پسر خویش را با سپاهی بسیار مفضل را به سیستان فرستاد ۵. به معنی از: لقمان را پرسیدند ادب از که آموختی ۶. به معنی تملیک: هرچه درویشان راست وقف محتاجان است ۷. مفید معنی اضافه: آن را روی در مصلحت بود و بنای این بر خبث
دستور زبان فارسی (خیامپور، ۱۳۷۵: ۱۷۷)	چهار قسم	<ol style="list-style-type: none"> ۱. حرف مفعولی: خسروخانه خود را فروخت ۲. حرف تأکید: روزی دو برای مصلحت را ۳. علامت مضاف الیه: عرب را به جایی رسیده است کار ۴. حرف اضافه به معنی برای: به معنی به، برای مقابله، به معنی از، به معنی در، به معنی بر
دستور زبان فارسی (کتاب حروف اضافه و ربط) (خطیب رهبر، ۱۳۷۲: ۳۵۴)	هفده قسم	<ol style="list-style-type: none"> ۱. اختصاص: منت خدای را عزوجل ۲. استعانت و واسطه: عشق را گاهی نوازش باشد ۳. تعلیل: چو جان را بکشیم و جنگ آوریم ۴. توضیح: چیره دستی را عطارد، تیز پای را قمر ۵. مترادف از: قاضی همدان را حکایت کنند که... ۶. مترادف به: مدت حبس او... سبب قربت ابونصرپاری را هشت سال بود ۷. مترادف بای قسم: خدا را در دل اندازش که بر مجنون گذار آرد ۸. مترادف با: میان طشت پر آتش شکنجه را خوش باش ۹. مترادف بر: چو بنهاد دل کینه و جنگ را ۱۰. مترادف تا: یک ماه را به صلاح آمد و صحت یافت ۱۱. مترادف در: مرگ را سر همه فرو کردند ۱۲. مترادف درباره: فرمان چنان بود علی را که باید که اولیاء و حشم... را گسیل کند ۱۳. مترادف در برابر: محنت را هیچ چیزی چون صبر نیست ۱۴. مترادف نزد: پیش: گفت ما را معهود نبوده است ۱۵. موافقت و مطابقت: پس هرچه پیش آمد گردن بنه قضا را ۱۶. نشان مضاف الیهی: کان سوخته را جان شد و آواز نیامد ۱۷. نشان مفعولی (صریح و غیر صریح): به چشم نمان بین نمان جهان را، آن که رخسار تو را رنگ گل و نسرين داد

ادامه جدول (۱): تقسیم‌بندی حرف «را» در برخی از کتابهای دستور زبان فارسی

<p>۱. ادات مفعول: بهرام مدادش را تراشید</p> <p>۲. حرف زاید: روزی دو برای مصلحت را</p> <p>۳. علامت اضافهٔ مقلوب: عرب را به جایی رسیده است کار</p> <p>۴. حرف اضافه به معنی برای، به معنی به، برای مقابله، به معنی از، به معنی در، به معنی بر، به معنی سوگند و برای، به معنی با، به معنی تخصیص و تملیک</p>	<p>چهار قسم</p>	<p>دستورنامه (مشکور، ۱۳۵۰: ۱۸۹)</p>
<p>۱. علامت مفعول بی‌واسطه</p> <p>۲. به معنی یکی از حروف اضافه به معنی برای، به معنی به، به معنی از، به معنی در، به معنی در مقابل، به معنی بر، زاید، علامت اضافه</p>	<p>دو قسم</p>	<p>دستور زبان فارسی (شریعت، ۱۳۶۴: ۳۱۹)</p>
<p>۱. علامت مفعول صریح: خاکروب در میخانه کنم مژگان را</p> <p>۲. به معنی برای:</p> <p>. به معنی بهر... جنگ او را خویشان آراست</p> <p>. به معنی مال...: پس خواب و خور تو را و خرد با هنر مرا</p> <p>. در مورد قسم: تو را به خدا</p> <p>. به معنی مطلق اختصاص: یکی خانه او را بیماراستند</p> <p>۳. برای تأکید: رسم ناخفتن به روز است و من از بهر تو را...</p> <p>۴. به معنی به، با، بر، از و در</p> <p>۵. علامت قلب اضافه: بوسهل را صفرا بچنینید</p> <p>۶. همراه فاعل یا مسندالیه: تا شما را این کار چگونه خواستید کردن</p> <p>۷. در وجه مصدری: خردمندان را به چشم عبرت در این باید نگریست</p> <p>۸. علامت تبدیل فعل: پادشاهی را سه پسر بود</p> <p>۹. همراه فعل مجهول: چند شغل مهم دارم که فریضه است تا آن را برگزارد آید</p> <p>۱۰. در جمله‌هایی که فعل آنها از مصادر مرکبی چون خنده آمدن، رحمت آمدن، عجب آمدن ... تشکیل می‌شود: زاهد را این سخن قبول نیامد</p>	<p>ده قسم</p>	<p>لغت‌نامه (دهخدا، ۱۳۳۷: ذیل (را))</p>

طرح مسأله

در این مقاله قسمی از کاربرد «را» که کمتر مورد توجه دستوریان واقع شده است، معرفی می‌گردد. این کاربرد مختص جمله‌های مرکبی است که در آنها جمله‌وارهٔ پیرو در درون جمله‌وارهٔ پایه و پس از «را» قرار گرفته است؛ اما «را» برای

پایه، زائد به نظر می‌رسد و در عوض در پیرو تأثیرگذار است:

(۱) فلان را حبس فرموده‌ای با ملوک نواحی مراسله دارد. (سعدی، ۱۳۷۴: ۷۷)

(۲) وان را که بر مراد جهان نیست دسترس در زاد بوم خویش غریب است و ناشناخت

(همان، ۱۲۰)

کسی را که رستم بود هم نبرد سرش ز آسمان اندر آید به گرد

(فردوسی، ۱۳۷۹: ۲۱۷)

در مثال (۱) جمله‌وارهٔ پایه چنین است: فلان را با ملوک نواحی مراسله دارد. پیداست که فعل در جملهٔ بالا لازم است و نیازی به مفعول و نیز «را» ندارد. اقسام دیگر «را» نیز در این مورد صدق نمی‌کند؛ اما فعل جمله‌وارهٔ پیرو (حبس فرمودن) متعدی است و گمان می‌رود که «را» به دلیل وجود آن در جمله مرکب آمده باشد؛ زیرا «فلان» که در جمله‌وارهٔ پایه فاعل است، به نوعی نقش مفعول را برای جمله‌وارهٔ پیرو ایفا می‌نماید.

در مثال (۲) «را» را می‌توان علامت تبدیل فعل برای جمله‌وارهٔ پیرو دانست: آن که بر مراد جهان دسترس ندارد در زادبوم خویش غریب است و ناشناخت.

در مثال (۳) نیز حرف «را» به معنی «ش» ضمیر شخصی در نقش مضاف الیه^۲ برای جمله‌وارهٔ پیرو است: کسی که رستم هم‌نبردش بود سرش ز آسمان اندر آید به گرد.

پیشینه تحقیق

برخی از صاحب‌نظران چنین کاربردی را منحصر به نوشته‌های معاصران دانسته و آن را غلط پنداشته‌اند. ایشان برآنند که به کار بردن «را» در جمله‌هایی از قبیل «داستانی را که او برای من حکایت کرد غم‌انگیز بود» غلط است؛ زیرا کلمهٔ ماقبل آن اگرچه در جمله‌وارهٔ پیرو مفعول واقع شده است، نسبت به فعل اصلی عبارت که در جمله‌وارهٔ پایه آمده است، فاعل یا مسندالیه محسوب می‌شود و اگر «را» در دنبال آن بیاوریم؛ ارتباط آن با فعل اصلی از میان می‌رود. ایشان همچنین استدلال کرده‌اند که در نوشته‌های استادان قدیم چنین کاربردی وجود ندارد (خانلری، ۱۳۸۰: ۳۱۹؛ مشکور، ۱۳۵۰، ۲۲۴). اما چنان‌که خواهیم دید، این نوع کاربرد به نوشته‌های معاصران اختصاص ندارد و در متون درجه اول فارسی مانند گلستان سعدی دیده می‌شود.

همایی دربارهٔ کلمهٔ قبل از «را» در این‌گونه جمله‌ها می‌نویسد: «ممکن است که یک کلمه در جمله چنان واقع شود که نسبت به یک قسمت از جمله مسندالیه و نسبت به قسمت دیگر مفعول باشد و به عبارت دیگر یک لفظ هم به حالت مفعول باشد و هم به حالت مسندالیه و این‌گونه ترکیب از خواص جمله‌بندی فارسی است و آن را مسندالیه مفعولی یا مبتدای مفعولی می‌توان نامید: آن را که خدای خوار کرد ارجمند نشود.

کلمهٔ «آن» نسبت به «ارجمند نشود» فاعل و مسندالیه و نسبت به «خوار کرد» مفعول صریح است» (همایی، مقدمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا، ص ۱۴۴). همایی به دوگانه بودن نقش کلمهٔ پیش از «را» توجه کرده است؛ اما خیامپور با نقل نظر او اظهار می‌دارد که ما بین حالات اسم، تضاد (منع جمع) وجود دارد و کلمهٔ «آن» نمی‌تواند در عین حال که مفعول «خوار کرد» است، مسندالیه «ارجمند نشود» هم باشد. او دو راه حل را برای این مشکل پیشنهاد کرده است: یکی آن‌که در «ارجمند نشود» ضمیر مستتری فرض کنیم که به «آن» برگردد به شکل «او ارجمند نشود». دوم آن‌که مسندالیه یا فاعل را صفت مؤول بپنداریم؛ زیرا در چنین جمله‌هایی کلمه‌ای که شکل مفعولی دارد، مقرون به صفت مؤول است: خوار کرده خدا ارجمند نشود (خیامپور، ۱۳۷۵: ۴۱).

نگارنده، نظر خیامپور را می‌پذیرد و با احترام به نظر این بزرگان، اضافه می‌کند: درست است که عبارت پس از «را» در چنین جمله‌هایی قابل تأویل به صفت است؛ اما چنان‌که در مثال (۲) و (۳) نموده آمد، گاهی کلمهٔ پیش از «را» مفعول جمله‌وارهٔ پیرو نیست و «را» نیز نشانه مفعول نیست؛ بلکه «را» در جمله‌وارهٔ پیرو اثر دیگری دارد؛ همان‌گونه‌که در جمله‌های ساده در اقسام و معانی گونه‌گون ظاهر می‌گردد. (رک. جدول ۱)

فرشیدورد نیز عقیده دارد که موصوف جمله‌وارهٔ وصفی در صورتی می‌تواند با «را» بیاید که فعل جمله‌وارهٔ وصفی یا جمله‌وارهٔ پیرو یا هر دو متعدی باشد. مانند:

الف- کسی را که دیدی برادر من است.

ب- کسی را که می‌خندید دیدم.

ج- کسی را که دیدی به خانه بردم.

او اشاره می‌کند که اگر جمله‌واره توضیحی، درونی و فعلش متعدی باشد، موصوف «را» می‌گیرد؛ مانند مثال الف. اما اگر پیرو درونی را به پیرو برونی بدل کنیم؛ «را» حذف می‌شود و باید در پیرو، ضمیری مفعولی بیفزاییم. مانند: کسی برادر من است که او را دیدی (فرشیدورد، ۱۳۷۸ الف: ۳۴۷). مطابق نظر فرشیدورد، متعدی بودن فعل هر دو جمله‌واره پایه و پیرو یا یکی از آنها در چنین جمله‌هایی شرط اساسی به شمار می‌رود. او بدرستی یادآور می‌شود که فرار گرفتن پیرو در درون پایه سبب آمدن حرف «را» می‌شود؛ اما به جمله‌هایی که در آنها ممکن است، فعل متعدی وجود نداشته باشد، اشاره نمی‌کند. در بخش بعدی این مقاله با ذکر شواهدی از متون کهن فارسی نشان داده خواهد شد که این کاربرد به جمله‌های دارای فعل یا افعال متعدی منحصر نمی‌گردد، همان طور که حرف «را» تنها، نشان مفعول صریح نیست و در اقسام و معانی دیگر نیز ظاهر می‌گردد.

تحلیل مسأله

مثالهای (۱) تا (۳) و نیز شواهدی که در ادامه ذکر خواهد شد، نشان می‌دهد که اولاً چنین کاربردی منحصر به نوشته‌های معاصران نیست و در سخن بزرگان ادب فارسی نمونه‌های آن را می‌توان دید. ثانیاً این کاربرد اختصاص به جمله‌های مرکبی که یکی از افعال آنها یا هر دو متعدی باشد ندارد و به نظر می‌رسد کسانی که متعدی بودن افعال را ملاک دانسته‌اند به دیگر اقسام «را» توجه نکرده‌اند.

(۴) کسی را که فردا بگریند زارش چگونه کند شادمان لاله زارش

(ناصرخسرو، ۳۳۶)

کسی که فردا بر او زار بگریند را چگونه لاله زار شادمان کند. فعل در پیرو لازم و در پایه متعدی است و «را» نشانه مفعول برای پایه و به معنی «بر» در پیرو است.

(۵) آن را که کمند سعادت کشان می‌برد چه کند که نرود. (سعدی، ۱۳۷۴: ۱۸۸)

آن که کمند سعادت کشان می‌بردش چه کند که نرود. فعل در پیرو متعدی و در پایه لازم است و «را» نشانه مفعول صریح برای پیرو.

(۶) کسی را که رستم بود هم نبرد سرش ز آسمان اندر آید به گرد

(نظامی، ۱۳۸۶: الف: ۳۴)

کسی که او را در گریه آورم باز او را چون آفتاب بخندانم. فعل در پیرو و پایه متعدی و «را» نشان مفعول در هر دو می‌تواند باشد.

(۷) هر کس را که فرمان باشد برود. (بیهقی، ۱۳۷۶: ۴۸)

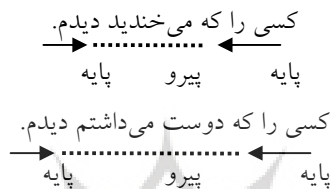
هر کس که فرمان داشته باشد برود. فعل در پیرو و پایه، لازم است و «را» علامت تبدیل فعل برای پیرو.

بر این اساس می‌توان گفت کاربرد «را» در جمله‌های مرکبی که در آنها جمله‌واره پیرو در درون جمله‌واره پایه قرار گرفته است، مطابق یکی از الگوهای مذکور در جدول (۲) خواهد بود.

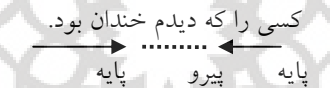
جدول (۲): الگوهای کاربرد «را» در جمله‌های مرکب

۱	مسنندالیه مفعولی ^۳ + را + پیرو با فعل لازم + پایه با فعل متعدی	کسی را که می‌خندید دیدم.
۲	مسنندالیه مفعولی + را + پیرو با فعل متعدی + پایه با فعل لازم	کسی را که دیدم خندان بود.
۳	مفعول + را + پیرو با فعل متعدی + پایه با فعل متعدی	کسی را که دوست می‌داشتم دیدم.
۴	نهاد + را + پیرو با فعل لازم + پایه با فعل لازم	کسی را که عشق باشد غم نباشد.

در الگوی ۱ و ۳ که برشواهد (۴) و (۶) تطبیق می‌کند، به دلیل آن که فعل جمله‌واره پایه، متعدی است، جای بحث و تردید نمی‌ماند. در چنین جمله‌های مرکبی، حرف «را» جزئی از جمله‌واره پایه‌ای است که در دو سوی پیرو قرار گرفته است و به صورت زیر از آن تفکیک می‌گردد:



اما در الگوی ۲ که بر شاهد (۵) منطبق می‌شود، فعل جمله‌واره پایه لازم است و اگر جمله‌واره پیرو را از میان برداریم، وجود «را» ظاهراً زائد به نظر می‌رسد:



در چنین جمله‌هایی حرف «را» در جمله‌واره پیرو اثرگذار است. این اثر گاه نمایانندن مفعول صریح است، مانند شاهد ۵ و نیز بیت زیر:

(۸) صدف را که بینی ز دردانه پر نه آن قدر دارد که یکدانه در

(سعدی، ۱۳۷۵: ۴۰)

و گاه مطابق با برخی دیگر از اقسامی است که برای «را» ذکر شده است؛ مانند بیت زیر که در آن «را» برای جمله‌واره پیرو علامت مفعول صریح است و برای پایه به همراه فعل بایستن^۴ به کار رفته است:

(۹) آن را که چنین دردی از پای در اندازد باید که فرو شوید دست از همه درمانها

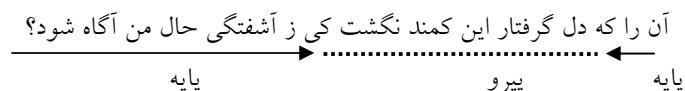
(همان، ۱۳۷۹: ۳۶۸)

یعنی می‌توان گفت: «آن را چنین دردی از پای در اندازد» و نیز می‌توان گفت: «آن را دست فرو شستن از همه درمانها باید». در الگوی ۴ که کاربرد کهن است و در فارسی امروز استعمال ندارد نیز «را» گاهی در جمله‌واره پیرو تاثیرگذار است مانند:

(۱۰) ز آشفته‌گی حال من آگاه کی شود آن را که دل گرفتار این کمند نگشت گرفتار این کمند

(حافظ، ۱۳۸۲: ۲۴۳)

که در آن جمله‌واره پایه و پیرو را به این صورت می‌توان مشخص نمود:



حرف «را» برای جمله‌وارهٔ پیرو به معنی ضمیر شخصی «ش» و برای پایه زائد است؛ یعنی آن که دلش گرفتار این کمند نگشت کی ز آشفته‌گی حال من آگاه شود؟
و گاهی در جمله‌وارهٔ پایه دارای اثر است:

(۱۱) بی نفسی را که زبون غم است یاری یاران مددی محکم است

(نظامی، ۱۳۸۶: ب: ۴۸)

در بیت فوق نیز «را» به معنی «برای» و متعلق به جمله‌وارهٔ پایه است؛ یعنی برای بی‌نفسی که زبون غم است یاری یاران مددی محکم است.

و گاهی، هم در پایه و هم در پیرو اثر گذار است:

(۱۲) آن را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است؟ (سعدی، ۱۳۷۴: ۷۰)

در این عبارت «را» برای پیرو به معنی ضمیر شخصی «ش» و برای پایه علامت تبدیل فعل است؛ یعنی آن که حسابش پاک است از محاسبه چه باک دارد؟

نتیجه

چنان‌که نموده آمد «را» یکی از حروف پرکاربرد زبان فارسی است که اقسام گوناگونی دارد. این حرف گاه نشان مفعول و گاه حرف اضافه یا علامت تبدیل فعل و ... است. در جمله‌های مرکبی که در آنها جمله‌وارهٔ پیرو در درون جمله‌وارهٔ پایه و پس از «را» قرار گرفته است، کلمهٔ پیش از «را» گاه برای پیرو نقش نهاد را ایفا می‌کند و برای پایه نقش مفعول را و گاه برعکس این عمل را انجام می‌دهد. گاه نیز نشان مفعول برای پایه و پیرو می‌تواند باشد. در برخی موارد نیز کلمهٔ پیش از «را» تنها در نقش نهاد برای پیرو یا پایه یا هر دو آنها ظاهر می‌گردد. براین اساس «را» چنان‌که در جمله‌های ساده دارای اقسامی چند است، در جمله‌های مرکب نیز تنها نمایانگر مفعول نیست و اقسام دیگری نیز دارد. در این مقاله با تکیه بر شواهدی از نظم و نثر فارسی نموده آمد که کاربرد این حرف در چنین جمله‌های مرکبی در ادبیات فارسی بی‌سابقه نیست و در سخن بزرگان پارسی‌گو دیده می‌شود. همچنین بر پایهٔ همین شواهد الگوهای کاربرد آن در جمله‌های مرکب نشان داده شد. یکی از یافته‌های مهم این مقاله که کمتر مورد توجه دست‌نویسان قرار گرفته است، آن است که کاربرد «را» نه تنها در جمله‌های مرکبی که در آنها یکی از جمله‌واره‌ها یا هر دو آنها فعل متعدی دارند، طبق قاعده است؛ بلکه در متون کهن فارسی نمونه‌هایی یافت می‌گردد که هر دو جمله‌واره، فعل لازم دارند و «را» نیز در جمله حضور دارد. پژوهش در باب موضوعات زیر مکمل این مقاله تواند بود:

۱- سابقه این قسم کاربرد حرف «را» به چه زمانی باز می‌گردد؟

۲- کدام یک از الگوهایی که در این مقاله یافته شده است کاربرد بیشتری در متون ادب فارسی داشته است؟

۳- کدام یک از اقسام «را» که در کتابهای دستور زبان فارسی ذکر گردیده و به برخی از آنها در این مقاله اشاره شد، در چنین جمله‌هایی به کار رفته است و آیا می‌توان برای همهٔ اقسام «را» در این گونه جمله‌ها شواهدی از نظم و نثر قدیم یافت؟

پی‌نوشتها

- ۱- اقسام «را» در برخی از منابع مذکور در جدول (۱) با شماره ذکر نگردیده است و بیان تعداد اقسام و شماره‌گذاری و گاه تلخیص آن از نگارنده است.
- ۲- این قسم «را» در جدول یک مذکور نیست و هادیزاده در مقاله «با بهار در گلستان» به آن اشاره کرده است. (هادیزاده، ۱۳۶۹: ۶۶)
- ۳- اصطلاح مسندالیه مفعولی از سخن استاد همایی در مقدمه لغت نامه دهخدا که در متن مقاله نیز به آن اشاره شد، اخذ گردیده است. نگارنده، اصطلاح دیگری که گویای هر دو نقش کلمه پیش از «را» در جمله‌های مرکب باشد نیافته است و به کار بردن نهاد نیز به دلیل آن که کلمه مورد نظر در یکی از جمله‌واره‌ها نقش مفعول را ایفا می‌کند دور از احتیاط بود.
- ۴- خانلری در تاریخ زبان فارسی اشاره می‌کند که فعل «بایستن» هرگاه به معنی لازم بودن و ضرورت داشتن امری یا اجرای فعلی برای چیزی یا کسی باشد، اسم یا ضمیری که این ضرورت بر عهده اوست، مفعول واقع می‌شود و در این حال گاه ضمیر متصل مفعولی به کار می‌رود و گاه اسم یا ضمیر جدا با کلمه «را» می‌آید (خانلری، ۱۳۶۶: ۳۹۷).

منابع

- ۱- بهار، محمد تقی. (۱۳۷۰). سبک‌شناسی، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم.
- ۲- بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۷۶). تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: انتشارات مهتاب، چاپ ششم.
- ۳- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۲). دیوان، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: انتشارات صفی‌علی شاه، چاپ سی و پنجم.
- ۴- خانلری، پرویز. (۱۳۶۶). تاریخ زبان فارسی، تهران: نشر نو، چاپ سوم.
- ۵- _____ (۱۳۸۰). دستور زبان فارسی، تهران: انتشارات توس، چاپ هجدهم.
- ۶- خطیب رهبر، خلیل. (۱۳۷۲). دستور زبان فارسی (کتاب حروف اضافه و ربط)، تهران: انتشارات مهتاب، چاپ سوم.
- ۷- خیامپور، عبدالرسول. (۱۳۷۵). دستور زبان فارسی، تهران: کتابفروشی تهران، چاپ دهم.
- ۸- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۳۷). مقدمه لغت نامه، به قلم گروهی از نویسندگان، تهران: چاپ سیروس.
- ۹- رامپوری، نجم‌الغنی خان. (۱۹۱۹م). نهج‌الادب، لکنهو.
- ۱۰- سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۷۵). بوستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ پنجم.
- ۱۱- _____ (۱۳۷۹). کلیات، به کوشش بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: انتشارات دوستان، چاپ دوم.
- ۱۲- _____ (۱۳۷۴). گلستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم.
- ۱۳- شریعت، محمد جواد. (۱۳۶۴). دستور زبان فارسی، انتشارات اساطیر.
- ۱۴- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۶). شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان، ج ۲، تهران: نشر قطره، چاپ چهارم.
- ۱۵- فرشید ورد، خسرو. (۱۳۷۸ الف). جمله و تحول آن در زبان فارسی، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم.
- ۱۶- _____ (۱۳۷۸ ب). گفتارهایی درباره دستور زبان فارسی، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم.
- ۱۷- قبادیانی، ناصر خسرو. (۱۳۷۰). دیوان، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۸- مشکور، محمد جواد. (۱۳۵۰). دستور نامه در صرف و نحو زبان پارسی، انتشارات شرق، چاپ دهم.
- ۱۹- نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۸۶ الف). شرفنامه، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، تهران: انتشارات زوار.
- ۲۰- _____ (۱۳۸۶ ب). مخزن الاسرار، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره، چاپ دهم.
- ۲۱- هادیزاده، رضا. (۱۳۶۹). «با بهار در گلستان»، مجله پژوهشی دانشگاه اصفهان، جلد ۳، شماره ۱ و ۲، ص ۵۴-۶۸.